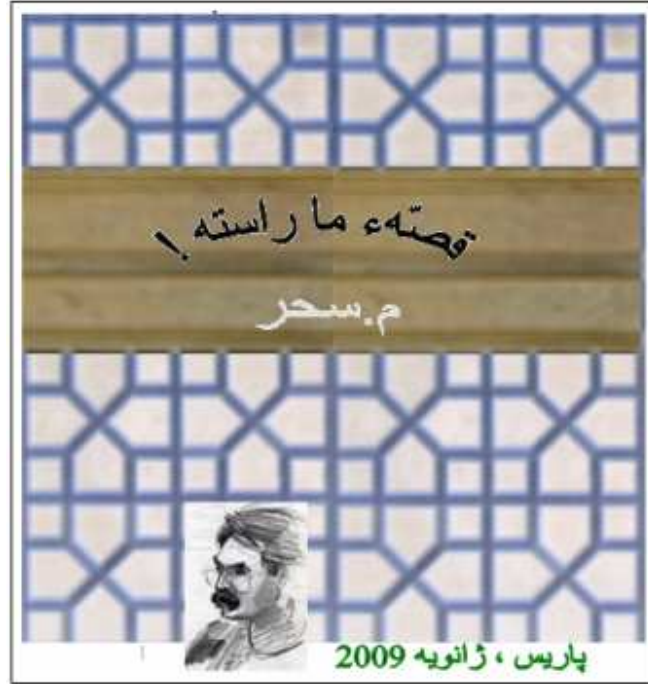


محمد جلالی چیمه (م.سحر)



قصه ما راسته!

این منظومه تقدیم می شود به **هادی خرسندی** به خاطر
طنزهای ناب و خوشی که این طنزنویس با قریحه و نکته
پرداز طی سی چهار سال اخیر به فارسی زبانها ارمغان
کرده.

م.سحر

می خوانید:

- 5 درآمد
- 6 کی بود؟ کی نبود؟
- 9 در این میانه
- 12 چه روزی بود؟
- 13 مدعی نزد قاضی
- 14 در باره اهل ایران
- 16 برآمدن رضا خان و ماجرای قجر
- 19 اختراع ادب دری
- 20 شهریار تیریزی
- 21 اهل فکر و فرهنگ و قلم
- 22 خیام نیشابوری و آل سلجوق
- 24 صائب تیریزی
- 24 فردوسی و زن
- 24 گردآفرید که بود؟
- 25 تهمینه که بود؟
- 33 راست و دروغ شاهنامه
- 34 فردوسی و محمود
- 35 محمود و صدور دین عرب به هند
- 38 تعصب محمودی
- 39 پاکستان و بمب دینی
- 41 آشوب دینی
- 44 در ایران
- 46 در کنار گود چنگیز
- 48 بازگشت به سلطه ترکان و ظلم رضا خانی
- 49 ایران و حقوق قبایل ترک
- 50 ایران یا ارث پدر؟
- 52 حق کشی های رضاخانی
- 53 بازهم درباره اختراع زبان و ادب
- 54 در دری یا ابزار ستم؟
- 55 بابک ترک نژاد
- 58 ایران : اختراع رضاخان
- 59 ایرانی؟ کدام ایرانی؟
- 61 کدام تمدن؟ کدام ادب؟
- 63 زبان دری و هویت زدایی
- 68 گرگ خاکستری
- 69 تاریخ سازی

| | | |
|----|-------|----------------------------------|
| 70 | | ملکه پهلوی و ظلم زبانی شوهر |
| 74 | | زن ستیزی و ادب گریزی رضا خانی |
| 76 | | کشف حجاب و ظلم زبانی |
| 77 | | ظلم رضا و هویت زدایی از محمد رضا |
| 78 | | وعده اجراء عدالت |
| 80 | | باقی ماجرا و حدیثِ غصهء شاعر |
| 82 | | وطن |
| 85 | | در این احوال |
| 86 | | خلاصه |
| 87 | | زبان فارسی یا نخِ نبات ! |
| 94 | | یادداشت ناگزیر |

درآمد

این طنز منظوم پس از دیدن و خواندن ادعا های یک «ایرانی» که در نشست «کمیسون عالی حقوق بشر سازمان ملل» - شرکت کرده و همان سخنان دیرسال و کهنه و عوامل بین المللی پان ترک ها را درباره ایران و زبان فارسی تکرار کرده بود ، سروده شد و پیش از آن که کامل شود در برخی سایت ها انتشار اینتر نتی یافت .-

در اینجا باید بگویم که متنی که پیش رو دارید ، کاملاً تغییر یافته و روی سخن با شخص خاصی ندارد. زیرا اینگونه اقدامات که غالباً نتیجه اسارت ایدئولوژیک و برخی شیفتگی های خام طبعانه در برابر برخی نظریات و تبلیغات قوم گرایانه و نژادی هستند ، نه به تازگی آغاز شده اند و نه به این زودی ها پایان خواهند یافت. بنابراین ، سراینده در این شعر نه با شخصی خاص ، بلکه با طرز فکر و نظریاتی روبه روست که متأسفانه سالهاست در کشور ما آتش بیار تفرقه ملی اند و آگاهانه یا نا آگاهانه گرفتار تبلیغات دشمنان ایران شده اند و می کوشند تا به نام و به بهانه تنوعات زبانی یا فرهنگی در ایران و با ایجاد درگیری های قومی ، درخت دوستی چند هزارساله اقوام ایران را برکنند و نهال دشمنی بنشانند - از این رو معارضه این منظومه طنز آمیز نه با فردی خاص که با برخی نظریه پردازی های ناراستینی ست که از اصل و بنیاد ریشه در منافع بیگانگان داشته اند و جز خسران و پراکندگی و نفرت و نفرین برای ایرانیان به بار نیاورده اند و به بار نخواهند آورد!

کی بود؟ کی نبود؟

باز یکی بود ، یکی نبود
دورهء هرکی هرکی بود
یه روزگار سرسری
شیر تو شیری ، خرتو خری
سی سال آژگار بود
که دیگ ملا بار بود
میون این بودنیا
حاج آقا فرمودنیا
تو دکونا تو بازیا
میدون ترکتازیا
گرگ وشغال ایاغ بود
بازار فتنه داغ بود
بزرگه شهر قصه
بسه که زهره قصه
بازار قند فروشا
رفته به شهر موشا
توقسه های حالا
دیو داره دست بالا
خرچسونه رئیسه
کیسهء باد و فیه

پهلونہ بہ بندہ
زخمِ دلو می بندہ
خلاصہ تو این شلوغی
زندگیِ دروغی
عاطفہ گنگ و لالہ
قحطیِ حسّ و حالہ
عشق وطن تو کیفہ
صابونِ بندِ لیفہ
صابون بزن کہ پاک بشی
عاشقِ سینہ چاک بشی
بہ نام دین کشور تو
مادرتو خواہرتو
زیر پای ملا بندازی
دس بکشی ، پا بندازی
بہ نام قومِ برترت
زبونِ نیشکر ترتر
کشورِ ذلتِ بسازی
ہزار تا ملتِ بسازی
ملتِ این ملتِ اون
ملتِ آب ، ملتِ نون
ملتِ شر ، ملتِ شور
ملتِ زر ، ملتِ زور

خلاصه روزگاره
دستِ بدی به کاره
رقص خره بی نقصه
به ساز گرگ می رقصه
شغاله غزلخون اومده
از دمِ دُکُون اومده
هی ای دل ای دل می کنه
کار دِلو مشگل می کنه
با عینکِ زن می بینه
شانومه رو دشمن می بینه
حافظو ویزا نمی ده
به دهِ خودش را نمی ده
سعدی رو فاشیسی می بینه
سر دولیشو خیس می بینه
نظامی شم که تُرکه
باباش بچهء گرگه
خلاصه هرکی هرکیه
کی می دونه که خر کیه؟

در این میانه

میون این خر توخری
وطن زنی، مَلْخوری
سُنْبه زنی ماله کشی
زیر پهن گاله کشی
حرف و حدیث زیاد بود
که عصر اجتهاد بود
همه سر سفره بودند
مشغول حُفْره بودند
نظرای عالی داشتند
قلب سَفالی داشتند
هر خری دکتری بود
سوار اُشتری بود
با پُزی بالای سیصد
عینک پَنسی میزد
یه مشتی پشم روچونه ش
شاهی میکرد تو خونه ش
ننه ش آجی عدس بود
باباش حاج آق مگس بود
نمادش به نمود بود
اجاقش پر دود بود

کماجدون سر بار داشت
بلندگو رو منار داشت
همه کارش به جا بود
دُرُس عین خدا بود
خداییش به تناسب
قشنگ عینِ تَقَلَّب
تَقَلَّب به قراره
مَثِ چشَمِ خُماره
نه وازه و نه بسّه
نه خوابه و نه خسّه
دلَم چی بگه براتون
که سنگین نشه جاتون؟
خلاصه دُور خربود
خره از همه سر بود
رئیس بود ، پُلّیس بود
بِمال بود و بِلّیس بود
به رو ریش
نظر پیش
رو بوم دیش
به دس دسمال یزدیش
خلاصه عالمی داشت
یه همچین جنمی داشت

تو این اوضای فرضی
وجودا همه قرضی
نهادا همه تخمی
زمینا همه شخمی
به اهواز و به کرمون
به شیراز و به کاشون
به قزوین و به نیریز
به گرگان و به تبریز
به بمپور و به ماکو
به ازمیر و به باکو
به هامبورگ و به موسکو
به مادرید و به اسلو
به بغداد و به داکا
به پرتلند و اتاوا
به پاریس و به لندن
همه مشغول کندن
یکی کلنگ به دوش بود
یکی تبر فروش بود
یکی تیشه به دس بود
یکی نخورده مس بود
یکی بیضه نواز بود
یکی نظریه ساز بود

خلاصه شهر شلوغ بود
پر از و غ و غ. بوق بود
هوا سرد و نفس گیر
پر از نعره آژیر
تو این کبر و رعونت
که گم بود راه خونه ت
کجایی؟ کی باهاته؟
کی گوشش به صداته؟
بریم سراغ مضمون
شب تیره ، دل خون!-

چه روزی بود؟

روزی بود ، روزی نبود
عید ، عمو نوروزی نبود
یک نظریه سازی بود
که تنها پیش قاضی بود
شاعر ما که دیدش
حرف و سخن شنیدش
دید که به نام حرف حق
رفته قمار ، باخته ورق
زمزمه شو شو کرد
روی سخن به او کرد :

مدعی نزد قاضی

ای به ورع طالب حق
اهل قمار اهل ورق
اگرچه حق به جانبی
چش تو چش اجانبی
اگرچه حُقه بازی
تنها نرو به قاضی
قاضی سر نمازه
در حال کشف رازه
فال تو رو می بینه
وَر صاحب می شینه
دس میذاره رو پشتش
یک چیک نقد تو مُشتش
بش میگه : «آق صاحب قلی
چه نوچه ای ، چه بلبلی
بلبل باغ باقروف
حرفای شیک طاق و جُف
راس میگه این نوچه بلات
مرغک خوب ناقلات
طوطی جنم خوش خط و خال
خوش برو رو ، خوش پر و بال

طوطی خزر طوطی غز
آینه ء طنز و لغز
رو کرسی با بلنگو
خوش سخنه سخنگو
اوسای ازل پشت سرش
یه مُش مچل دور و ورش
نیگا نکن کی میگه
گوش کن ببین چی میگه
دشمنو خوب شناخته
کشیده تیغ آخته
تیغ مغول ، تیغ تتر
الو، خبر! الو، خبر!

در باره اهل ایران

ایرونیاستمگرن
دشمن خلق خاورن
حمومشون خزینه شون
دل ندارن تو سینه شون
مغزی به پوس ندارن
مغولا رو دوس ندارن
دشمن ترک وتازی ان
اهل زیون درازی ان

زبونشون دَری وَری
وسیلَهء ستمگری
میگن به قرقیزسَونی
باس زن کُردی بسَونی
هرچی بخوای به من بگی
ترکی نباس سخن بگی
مثل گلای قالی
فارسی باید بنالی!
تیغ زبون کشیده ن
تُرکی رو سر بریدن
یه دورهء هزاره
تُرک دیگه سر نداره
قاتل تیغ به مُشتند
سبکتگینو کشتند
از رو آتیش پریدن
چنگیز و سربریدن
تو مجلسِ هَلاکو
کلک زدن به باکو
باصفوی نشستن
نمکدونو شکستن
خوردند آشِ قزلباش
گفتند اروای باباش!

قاجارو جارو کردن

پولاشو پارو کردن

برآمدن رضا خان و ماجرای قجر

یه مرد او مد سوادکوهی

پرید رو اسب با پررویی

گرفت با ایست خیردار

افسار اسب قاجار

گفت دیگه مهتری بسه

دوره خرخری بسه

گفت قجرا خرابن

زیر لجن به خوابن

تخم خرافه بودند

یه مشت قیافه بودند

یه مُش نُر یه مُش عبوس

یه گله مرغ , چارتا خروس

قصر قجر حرم بود

خر ولی محترم بود

همه زیر حوله بودند

مله و دوله بودند

گُربه خدایی می کرد

لَلیه پادشایی می کرد

جوجه کشی به را بود
دَدِه جوجه دار شا بود
تحفه به بار می آورد
شازده رو کار میاورد
شازدهء نُنُر شازده عبوس
ظالمِ ما، عاجزِ روس
از رعیت باج می گرفت
وطنو می داد ، تاج می گرفت
وطنو می داد به وامش
خرج نهار و شامش
خرج نشاطِ شکمش
خواجه بکای حرمش
خرج فرنگ رفتنکاش
با بُزی به جنگ رفتنکاش
کیا و بیاش مف خورباش
دله بازیاش لَله بازیاش
پای خلیق تو فلک
تاوَل پا ، سرخی چک
بی نون جو ، بی شیر بز
شا بره فرنگ ، با پک و پز
مردم ما گشنه گدا
شا بره فرنگ بگیریه شفا

بگیره وام روسی
فرنگ بره روبوسی
بگیره وام انگلیس
فرنگ بره بمال و بلیس
بابت پول ، بابت ارز
ملت ایران زیر قرض
شا بره فرنگ خوش بچره
ایران بشه مستعمره
قرضا رو بخش به چار کنه
کشورو واگذار کنه
قجر اگه غیر ازین بود
نظر رضا چنین بود
نظر رضا شلوغ بود
ده درصدش دروغ بود
هوای شاهی به سر داشت
راستی برانش ضرر داشت
خلاصه کودتا کرد
قاجارو کله پا کرد
فارسی رو اخترا کرد
ورد زبون ما کرد
طبری فراموشش شد
فارسی قلمدوشش شد

اختراع ادبِ دری

دشتِ ادبِ رو کشته
کتبا رو اون نوشته
سعدی کجا کتاب داشت؟
گُلستونای ناب داشت؟
فتحعلیشا که شا بود
حافظشون کجا بود؟
نظامی لَر دروغه
قصهء عهد بوقه
نظامی هرچی گفته
با تُرکی جُفتِ جفته
دیوانشو چاپیده ن
به فارسی ترجمیده ن
به مردم آموزونده ن
بعدش اونو سوزونده ن
گفته ن : بوده ایرونی
با اصلِ کازرونی
دشمن روسی داشته
پاسپورت طوسی داشته
می کن که : ول می گشته
دُنبالِ دل می گشته

دنیا رو تن می دیده
جسم و بدن می دیده
ایرانو دل می خونده
روسا رو می چزونده
والا چرندیاته
شعار تبلیغاته
ایده های راسیستیه
تنوری باستانیستیه
قطران و خاقانی چیه؟
سبک خراسانی چیه؟
قطرهء قطران مال تو
سبک خراسان مال تو

شهریار تبریزی

مگه ما ندید بدیدیم؟
شاعر خوب ندیدیم؟
شهری که شهریار داره
با مولوی چیکار داره؟
حیدرباباش عزیزه
باقی دیگه خرده ریزه
غزل مزل نخواسیم
کوزهء عسل نخواسیم

باغ هنرش

بام و درش

بوم و برش

شعر ترش

شیر و شکرش

دول پسرش

ارزونی دری باشه

همه مال دیگری باشه

سه سطر ازون سهندشو

اوراد بازوبندشو

یه بند حیدر باباشو

یه بیت ازون بایاتیشو

به شمس غائب نمی دیم

به صدتا صائب نمی دیم

اهل فکر و فرهنگ و قلم

واس چی همش می گردی

به دور سهروردی؟

اوحدی مراغه

مگه با تو باجناقه؟

که باد به بوقش می کنی؟

میگی و شلوغش می کنی؟

عبید زاکان مال تو
فلکی شروان مال تو
شبستریت حالات
شعر دریت حالات
شما به شکر بنزید
به فارسی لر بنزید
به سعدی و به مولوی
به بوستان و به مثنوی
به سودایی ، به بلغمی
به بیهقی ، به بلعمی
به گمنام و به نامی
به خواجه و به جامی
به فندق و به بادام
به عطار و به خیام

خیام نیشابوری و آل سلجوق

خیام که خیمه ساز بود
همه ش سر نماز بود
بادلیر نمازی
دعا می کرد به قاضی
راسی که خیلی شر بود
دشمن این بشر بود

حقوق می خواس همیشه
تا بزنه به شیشه
بطری رو رو به را کنه
دُعا به جون شا کنه !
ساغر می به دستش
با ساقیای مستش
حال کنه دونه دونه
رُباعیات بخونه
دَری وَری بلافه
شعر دری بیافه
با لطفِ شاهِ سلجوق
زَر بریزه تو صندوق
هی سور و سات جور بکنه
تُرکی رو سانسور بکنه
تا سنجر و ملکشا
نه بک باشن نه پاشا
آسیمیلهء دَری بشن
تُرکای سرسری بشن
زبون مادریشون
نه قَم بره نه کاشون
تو اردبیل بمونه
آیریلیقو بخونه

صائب تبریزی

صائبشون کی بودہ؟
یہ رندِ جوکی بودہ !
رفته تو هند نشسہ
تخمہ کدو شیکسہ
با کلی رندی گفته
به سبک ہندی گفته
گفته به اہل تبریز
صائبم و شکر ریز
اما دروغ نوشتہ
راسی کہ خیلی زشتہ !

فردوسی و زن

فردوسی شون ضدزنہ
با فمینیستا دشمنہ
دشمنی شم عمیقہ
با اژدہا رفیقہ

گردآفرید کہ بود؟

گرد آفرید کہ زن نبود
سوار نیزہ زن نبود

گُرد آفرید یه فیل بود
تو شهر اردبیل بود
فردوسی لر دروغ گفت
مفتی و بی حقوق گفت
اسمِ فیلو چِلونده
تو شاهنومه ش چپونده

تهمینه که بود؟

تهمینه پیره زال بود
یه ریزه اهل حال بود
فردوسی بش دوا داد
شربت اشتها داد
ترگل و ورگلش کرد
خوشهء سُنبلش کرد
پنجهء آفتابش کرد
مادر سهرابش کرد
کی میگه که با نمک بود؟
همه ش بزک و دوزک بود!
اونشب که رستم اومد
بی یار و همدم اومد
تو دروازه سمنگان
بازار نعل فروشان

زینشو گذاشت یه گوشه
رف یه چیزی بنوشه
غلامای شاه دیدندش
احوالی پرسیدندش
گفتند حالت چه جوړه؟
گف اینجا مرز توره؟
گفتند : آره ، گف سمنان؟
گفتند : نه خیر ! سمنگان!
گفت : خوش دیاری دارید
حیف که شرف ندارید
گفتند : مگه چی دیدی
از وقتی که رسیدی؟
کسی به زینت نیگا کرد؟
خندهء نا روا کرد؟
کسی ریشتو تو خواب چیده
بیر بیانو دزدیده؟
بلند ولی شمرده
داد زد : رخشو کی برده؟
زود رخشمو بیارید
اون رومو بالا نیارید
غلاما فیوز پروندند
غزل فرارو خوندند

یه غلام اومد به دربار
تا شاه بشه خبردار
شاه سمنگان اومدش
یه جوری خوشامد بگه بش
گف پهلوون خوش گلدی
چه خوشه که خامش گلدی
عصبی نباش که مردی
کارگشتهء نبردی
رخش تو پیدا می شه
رودوتا چشم جا میشه
بیا پیش ما می بخوریم
حالا نخوریم ، کی بخوریم؟
یه ریزه یل آروم شد
دور از داراق و دوروم شد
رفت توی کاخ شاهی
نه ماه دید و نه ماهی
نه می بود و نه تهمینه
خلاصه دنیا همچینه
یه روز چنون ، یه روز چنین
یا زین به پشت ، یا پشت به زین
از اون طرف اوسای طوس
معجزی کرد با یه عروس

تهمینه ای ساخت که نگو
آتشی انداخت که نگو
شمعی گذاشت تو مشتش
یه دستی زد به پشتش
گف برو پیش رستم
نازت زیاد ، غمت کم
برو بگلش که مسته
جام شراب تو دسته
برو تا به خواب نرفته
از تب و تاب نرفته
اینجوری تهمینه ش کرد
صاف مٹ آینه ش کرد
غمزه و ناز بهش داد
سینهء واز بهش داد
ممه هاشو کرد اناری
که بره به خواستگاری
ابروشو کرد کمونی
چشماشو آسمونی
ذوق و لوندی بش داد
زلف کمندی بش داد
کمرشو کرد یه ریزه
که بره و قر بریزه

لباشو غنچه فرمود
أپاشو ترُبچه فرمود
عشوه گری یادش داد
شعر دری یادش داد
مُزه های ناوک انداز
غزلای نغمه پرداز
شیوهء آشنایی
فوت و فن دلربایی
سیب زنخدونش داد
سرو خرامونش داد
نب چیدنای جادو
اشاره های ابرو
هزار و یک کرشمه
برای شنا توچشمه
که چشای یار ببینه
آلبالو گیلان بچینه
خرام آهو بش داد
یه ذره هم رو بش داد
که بره و پاش نلرزه
بخونه ، صدایش نلرزه
نغمه زن و غزلساز
بزنه به زیر آواز

زابل و حصار بخونه
بسته نگار بخونه
نهیب و خسروانی
سلمک و ساروانی
رُهاب و بدر و گلریز
زیرافکن و دل انگیز
راستی که رهزنی شد
دلها رو دشمنی شد
یه مهپارهء یه مه رو
سبک پا و سبک پو
پریچهر و پری ناز
زبون باز ویل انداز
بیا و ببین چی ساختش
نمیشه که دل نباختش
خلاصه دخترش کرد
جات خالی ، محشرش کرد
پیرهن خواب پوشوندش
جام شراب نوشوندش
عاشق رستمش کرد
رسوای عالمش کرد
چه چشمی ، چه رویی
چه رنگی ، چه بویی

چه ساق پایی بش داد
چه قد و بالایی بش داد
الهی تو نومزدش شی
قربون اون قدش شی
دس بکنی تو اون کمر
لب بزنی به اون شکر
الهی مبتلاشی
کشتهء اون بلاشی
تو بغلش بمیری
عمر ابد بگیری
تهمینه خیرازین نبود
دلبر نازنین نبود
شانومه بش جیگر داد
مرغ هواشو پرداد
به همه زیونزدش کرد
رستمو نومزدش کرد
دل بی کرانه بش داد
شوق شبانه بش داد
تا بره تهمتی کنه
یل للی تن تنی کنه
رستمو واژگون کنه
حالی با پهلون کنه

مرد بزنه ، زن بخوابه
پیش تهمتن بخوابه
روی در بُرجِ تاریخ
اسمش بشه یه گُل میخ
بشه زنِ رستم افکن
شکارچیِ تهمتن
بندازه تو کمندش
بگیره بازوبندش
خامش کنه ، خوابش کنه
بابای سهرابش کنه
دس به کمر بذاره
پدرشو دربیاره
راسی عجب زنی بود
زن که نه ! رهزنی بود
کی جیگر آهنیش داد؟
عشقِ تهمتنیش داد؟
ماماش داد؟ نه والا
باباش داد؟ نه بالله
فردوسی این هنر داشت
وگرنه کی خبر داشت؟
دنیا تا زن شناخته
مثل اینو نساخته

اون بود که اینجورش کرد
تو دنیا مشهورش کرد

راست و دروغ شاهنامه

خلاصه این شانومه تون

نشریهء آبونه تون

راست و دروغ نوشته

ماستا رو دوغ نوشته

رستمو کرده پهلوون

افراسیابو ساریون

با سلم چپه ، با تور لجه

فقط به فکر ایرجه

نشسته پشت چورکه

حسابش آنتی تورکه

دوسومش دروغه

باقیش نعرهء بوقه

شاهنومه مال لاره

رستمش ام شعاره

طوس یه دهات گرمونه

شانومه توش فراوونه

غیر دروغ و حرف مُف

والا دروغه هرکی کُف

فردوسی و محمود

فردوسی هی دروغ بافت
قصهء عهد بوق بافت
تا شاه تُرک و خر کنه
پول از کیسه ش به در کنه
شاه ولی پول ندادش
برگ وصول ندادش
محمود زابلستون
نه شیر دادش نه پسون
شاه مشنگ زاوول
به شانومه ش نداد پول
گف برو با کتابت
سی سال رنج و عذابت
داستان شب نوشتی؟
آنتی عرب نوشتی؟
رستمو حيله کردی؟
به تُرکا پيله کردی؟
مگه ما کمال نداریم؟
رستم زال نداریم؟
منیم هزارتا سردار
مثل تهمتنیم وار

با این کتاب آسون
برگرد برو خراسون!
محمود بی طهارت
هندو نکرده غارت
که مُف بده به طوسی
به شاعر مجوسی

محمود و صدور دین عرب به هند

شا ، نوکر خلیفه
با خلفا تو کیفه
با ترکا میر جیشه
با عربا تو عیشه
بت شکن زمینه
وارثِ سیفِ دینه
صاحبِ رود گنگه
با هندیا به جنگه
به ضربِ کارد و چنگال
سر می بُره تو بنگال
به نام شاه غازی
می پاشه تُخمِ تازی
مشغول قتل و ذکره
دشمن اهل فکره

جون می گیره ، مال می بره
فارسو به بنگال می بره
هندو مسلمون می کنه
چُرکاشونو نون می کنه!
واس خُلفا فیل می کُشه
کافرو با بیل می کُشه
خلیفه به شا تاج می ده
شا به خلیفه باج می ده
کونشو دَمر می ذاره
تاجشو به سر می ذاره
مردمو گاز می گیره
بونهء ایاز می گیره
ایاز تَخ طلایی
غلام تَرک شایی
راسی که عشوه داری
عشقتو رشوه داری
رشوهء شاه غازی
کُشتهء بچه بازی
بازوی قهر دینه
لیدر مؤمنینه
عربو به هند آورده
حُرمت هند و برده

خونهء بودا چپو شد
دین عرب ولو شد
سلطان غازی اومد
سوغات تازی اومد
لشگر دین معنوی
به امر شاه غزنوی
وارد سومنات شد
غرق جواهرات شد
اومد وبا گرز شیوا
زد تو سر برهما
بتکده ها را بیل زد
همه رو به پشت فیل زد
قاطر و شتر قطار کرد
معبد هند و بارکرد
با لنگ و با قدیفه
آورد پیش خلیفه
گنگ و رسوند به بغداد
خلیفه بهش لقب داد
قرین عزتش کرد
یمین دولتش کرد
سختی رو آسونش کرد
امیر خراسونش کرد

وسيلهء خوشيش داد
مزد آدمكشى ش داد
خلاصه اين بچه تگين
شاخ عرب ، بازوى دين
با صلوات و با تكبير
بودا رو كشيد به زنجير
دشنة زد و خونيش كرد
تو كعبه زندونيش كرد
هندسونو به باد داد
نماز و روزه ياد داد

تعصب محمودى

گف كسى قرمطى نشه
كافر لعنتى نشه !
گف باطنى نباشيد
داداش تنى نباشيد
غير ابو حنيفه
هركى با من حريفه
بياد کنار دستم
تا ببينه ضرب شستم
انگشت دارم كشيده
با كفش وركشيده

برا خلفای عباسی
تیغ می زخم یک پاپاسی
تا قهر الله با منه
قادر بالله با منه
طبل می زخم جارمی کشم
قرمطی رودار می کشم
حالا کی میاد به جنگم
تا ببینه خلق تنگم؟
رسوای عالمی بشه؟
بیره و جهنمی بشه؟
خلاصه دین دُرُس کرد
مایهء کین دُرُس کرد
سنی رو شیعه خنجر-
کشید و زد به حنجر
هندو با هندی بد شد
دشمن بی عدد شد
تا انگلیس پیاده شه
رئیس خونواده شه
گاوشو ببره پسون
شیرشو بده پاکسون !

پاکستان و بمب دینی

تا اوسای و هابیش
با علم اکتسابیش
فیزیکو با یونجه خورده
به حافظه ش سپرده
خوشهء علمو چیده
لای جانماز پیچیده
کلای شرعی دوخته
علمو به شرّ فروخته
از در دین در آیه
بابمب اکبر آیه
تکنیک مرگ بیاره
پیش گاو و خر بذاره
چراغ دزدا به کفش
جیفهء دنیا هدفش
عبد قدیر عبدقدیر
مرد حقیر مرد حقیر
علم تو شر دام بشر
مظهر بد ، منشاء شر
دانش تو خاک سیا
ننگ بشرننگ خدا
دانش تو حيلهء پست
تیغ کف زنگی مست

به نام دین بهر دلار
اتمو بده به ذوالفقار
ضیاءحقو زور بده
پاکسونو غرور بده
پاکسون اتمباز
درش رو شهر قم باز
بمبو بده به طالبش
خشت بزنه به قالبش
اسلامو آباد بکنه
تولید اولاد بکنه

آشوب دینی

قمی بشه قندهاری
دین بشه کوفتِ کاری
مردم سند و لاهور
از هندیا بشند دور
شسته بشن ، پاک بشن
تلخی تریاک بشن
بودا تو جس بمونه
هندونجس بمونه
پاکی بیاد پاکسون
دنیا بشه گلسون

محمود غزنه نو بښه
آتیش کینش الو بښه
ریشهء تاک بسوزه
ناپاکی ، پاک بسوزه
یزیدی بښه حسینی
گاندی بښه خمینی
کینه طبق طبق بښه
نهر و ، ضیاء حق بښه
سرخر نر بسازه
ملا عمر بسازه
شاخ سر گاو دین بښه
امیر مؤمنین بښه
خر بیاره ، بار بزنه
تیغ بکشه ، دار بزنه
با سکهء سعودی
هرخری هر جا بودی
بیاد به این حدودا
بم بزنه به بودا
به عالمی ، به هستی
به عاشقی ، به مستی
طالب الله بښه
خدا بښه ، شاه بښه

مرگو به ریش ببنده
به ریش خدا بخنده
آتیش روسی به داسش
حافظ اسکناسش
دلارنفتی تو رفش
کلت عمو سام به کفش
با تکفیر و با تکبیر
با دشنه و با زنجیر
آدمو گرفتار بکنه
حوا رو سنگسار بکنه
چله بشه ، چاق بشه
طاقی بشه ، طاق بشه
دوزخو هیزم بذاره
زیر پای مردم بذاره
مرد خدا مست بشه
رسم خدا پست بشه
رو گرز دیو گمراه
حک بشه اسم الله
دین سر نیزه باشه
حافظ بیضه باشه

در ایران

ملا علی بیاره
امام و ولی بیاره
عبدِ قدیر ، عبدِ قدیر
مرد حقیر ، مرد حقیر
ای سلفی یا حنبلی
بمبو بده به سید علی
خارک مال تو ، کیش مال تو
دلارنفتی ش مال تو
فقیه مستبده
با صدای تو صدّه
بمبو بده قوی شه
رهبر معنوی شه
با رعد ما ، با برق ما
بده بزنه تو فرق ما
دین با اثم غنی بشه
دلا همه آهنی بشه
ملا به ما کتاب بده
دستور انقلاب بده
نشون بدیم رشادت
با شربت شهادت

کوزه رو به دوش بگیریم
بدویم و موش بگیریم
نه شو کنیم ، نه زن کنیم
آرزوی کفن کنیم
کیسهء شن ملا بشیم
جلو خرش دولا بشیم
با تاکتیک و با برنامه
تاج بذاریم رو عمامه
سوار ما شه خر ما
خاک سیا بر سر ما
کرم بز نیم تو پيله مون
وطن بشه طويله مون
عر بز نیم جو بخوریم
روز بکاریم ، شو بخوریم
می بینی که شاه غزنه
صاحب کلی وزنه
بادش هنوز عبور داره
با طالبان حضور داره
شیخ عرب نانبشه
ملا عمر طالبشه
سور زده بخت آورده
دینشو به تخت آورده

خدا رو ودیعه داره
دولت شیعه داره
ایران شده قُمسون
همه به چورک می گن نون
نون؟ چه نونی؟ نون دری
نه شیرمال و نه بربری!

در کنار گود چنگیز

حکایت ما درازه
گفتهء بی جوازه
موقع لب گزیدنه
کی طالب شنیدنه؟
همه غمشون نهاره
دیگ غمشون به باره
هرکی به فکر بُردنه
کی اهل غصه خوردنه؟
غیر سه چارتا ویلون
عاشق مُلک ایرون؟
با این سه چارتا اهل دل
کو برگ و بار؟ کو آب و گل؟
یه گل بهار میاره؟
اسب و سوار میاره؟

اسب یل نقره نلی؟
کاکل طلا ، چش عسلی؟
کاکل طلاشو چیدن
پای چششو لیسیدن !
عسل کجاس؟ تو زنبور
خونه ش؟ تو تار و تنبور
تو پنجهء نکيسا
تو باغ عشق عيسا
خونه ش تو شهر ياره
گلش همیشه بهاره
تو باغچهء حياتشه
دست شاخ نباتشه
غزل غزل می مزدش
رازه به لب می گزدش
نذا که با سازت ببرم
به شهر رازت ببرم
نذا که برم به شهردل
مسّ بشم از گلاب و هل
بذا که پیام همين سو
همين جا ، همين کو !
همين شهر ! همين نهر
همين کوزه ، همين زهر !

کنار بوی مونده
شهر به گند کشونده !
همین دیار بد قلیق
زانوی غم، آینهء دق
بیام به شهر خون ریز
کنار گود چنگیز
بیام به قصر جادو
مرده ریگ هلاکو
تازه کنم دری وری
از ستم لفظ دری

**بازگشت به سلطهء ترکان و
ظلم رضا خانی**

بگم که این رضا خان
فارسی آورد به ایران
ایران که مال تُرکه
ملک و منال تُرکه
هزار ساله تو چنگ ماس
دلبر شوخ و شنگ ماس
یه روز تو چنگ ازبکه
یه روز مال اتابکه
یه روز تو دست طُغریه
یه روز رو اسب چُغریه

یه روز مال اولغ تگین
یه روز پیش آلتکین
یه روز تو دست تیمور
بلا دور بلا دور
یه روز تو چنگ قوبلای
دده م وای ! دده م وای !
خلاصه این هزاره
تُرک به خرش سواره
ایران که مفتِ چنگشه
وارثِ صلح و چنگشه
غلط کرده سوادکویی
که شا شده با پر رویی

ایران و حقوق قبایل ترک

شاهی سزای تُرکه
ارث بابای ترکه
قصر قجر
کوی و گذر
خونه و در
تیغ و تبر
قوس قمر
ذوق و هنر

قند و شکر

حقوق بشر

دوز و کلک

چوب و فلک

ساز و نقاره

کله مناره

همه مال جد مابوده

تُحفهء آتیلا بوده

آتیلا داده به تاتار

تا برسد به قاجار

قجر که آغا بوده

صاحب اینجا بوده

ایران یا ارث پدر؟

یه دیگ آش بود اینجا

ارث باباش بود اینجا

مزد ریش کوسه ش بود

ممالک محروسه ش بود

فَتَلی که محروسش کرد

سرقبالهء روسش کرد

سر حرمش خروس بود

ذلیل قوم روس بود

قفقازو خرس خیس بُرد
هراتو انگلیس بُرد
به تو چه که شهر و باخته
آمپیر روسو ساخته؟
ارآنو بار گذاشته
خونه تزار گذاشته
به تو چه که ابن اُختای
کنار ترکمانچای
پشت در گلستان
نوشته عهد و پیمان؟
به حکم چارتا ملا
کمرشو کرده دولا
سکه هاشو شمرد
وطنو به روس سپرده؟
به تو چه که سلطان قجر
به فتوای سه چارتا خر
پای تزار و بوس داده
سر ایرانو به روس داده؟
به تو چه که باکو روس شد
مغزش فدای پوس شد؟
به تو چه که زاده، اُف شد
ریشش سزای نُف شد؟

تو جدول مندلیف
هم رُستمه ، هم علی أف؟
به تو چه که ففقازت نیست
همدل و همرازت نیست؟
می گم که دیگِ آش بود
مُرده ریگِ باباش بود
خاقان بودو نژاده
به هرکی خواسته ، داده

حق کشی های رضاخانی

حالا واسِ ما یه قزاق
سرش سیا ، چشاش زاغ
کودتای شایی کرده
اومده خدایی کرده
سوادکوهی رسیده
ریش قجروکشیده
گوش قجرو تابونده
ایل قجرو تارونده
عروسو به بخت رسونده
فارسو به تخت نشونده
قافیه رو نباخته
حافظ و سعدی ساخته

بازهم دربارهٔ اختراع زبان و ادب

زبونِ قومِ مغلوب
تُرکی رو کرده منکوب
حقوق و بی بشر کرد
عرب را خونجگر کرد
بلوچو خوار و زار کرد
کُردا رو تار و مار کرد
نُر دیگه جون نداره
سرو زبون نداره
با برنورِ شکاری
گیلکو بُرده ساری
تو جنگلِ مازندرون
طالشو کرده بی زبون
گفته که فارسی بنویس
تا نُمَره تو بدم بیس
تُرکی اگر نوشتی
لایقِ لایِ خشتی
برّه و قوچ نداریم
بلوچِ ملوچ نداریم
گرمی رو سردی کرده
کُردی رو گُردی کرده

عدلو از اینجا برده
ظلم و ستم آورده
حافظو برده مجلس
سعدی شده مدرس
کتاب فارسی خوانده
با زور به ما چپونده

دُرِ درِی یا ابزارِ ستم؟

دانشگاهش ستمگری
دُرّ درِی ، دُرّ درِی
دُرّ درِی به ما میدهد
علم و ادب کجا میدهد؟
دُرّ دریش حلالش
لایق مُثت و مالش
نه دُر می خوام نه دونه
که قیمتش گرونه
دُر میدهد تا طلا نده
حقمونو به ما نده
نذاره به نون چُرک بگیم
قصهء خان و بک بگیم
نذاره به آب بگیم سو
بین بُناب و اُسکو

عاشق بشیم ، ساز بزنینم
بیات شیراز بزنینم
خورشت کنگر بخوریم
انگور عسگر بخوریم
شوخ بشیم شاد بشیم
یه تُرکِ آزاد بشیم

بابک ترک نژاد

با نوچهء اتابک
بریم به شهر بابک
بابک بادومی چیش
مرد رشیدِ سرکش
ترکا رو قهرمان بود
جدّ اتابکان بود
میون مردا تک بود
هم بای بود و هم بک بود
نبین به چشم تنگش
مردی ، بیا به جنگش
قدشو نبین که ریزه
تیشو ببین که تیزه
ریششو نبین درازه
مرغشو ببین که غازه

غازانیه تیموریه
ارغونیه ایغوریه
خونه ش رو کوه آهره
تاج سر کلپیره
نه هیز بوده ، نه دز بوده
سرکردهء آغوز بوده
به قول سایت یاهو
بابک به آب می گُف سو
گوگِل خودش نوشته بود
ننه ء بابک فرشته بود
ننهء بابک که ماه بوده
خاتون قصر شاه بوده
شا که نه ، خاقان بزرگ
رفیق سگ ، نژاد گرگ
کی گُف که تُرک نبوده؟
نیبرهء گُرگ نبوده؟
کی گفته خُرْمی بود؟
اوسای بی غمی بود؟
کی گُف که بوده بابک
پیرو راه مزدک؟
مزدک بی مروت؟
مدعی نبوت؟

نه کیستی و نه چیستی
دعوی سوسیالیستی؟
مزدک مگه لنین بود؟
شاگرد استالین بود؟
سید پیشه ور بود؟
دلش با کارگر بود؟
صاحب خرقه بوده؟
یا عضو فرقه بوده؟
با توده ای رفیق بود؟
رفاقتش عمیق بود؟
با باقروف نشستہ؟
ودکای روس شکسته؟
مزدکو تعطیلش کن
طیر ابابیلش کن
مزدکوانتقاد کن
بابک ما رو یاد کن
بابک ما مُرادہ
یہ ترک خوش نژادہ
کی کُف کہ تنبور می زده
عربا را از دور می زده؟
شیر بوده ، پلنگ بوده
با خلیفه بہ جنگ بوده

شمشیر برّون می زده؟

به نام ایرون می زده ؟

ایران : اختراع رضاخان

ایرون کجا ایرون بود؟

یه شهرک ویرون بود

ده کوره ای تو مارس بود

کشور قوم فارس بود !

روزش سیا ، شیش سه بود

ممالک محروسه بود

اسم علی البدل بود

موزاییک مثل بود

شهری نبود ، جایی نبود

قصری نبود ، شایی نبود

نه غالب و نه مغلوب

نه نادر و نه یعقوب

نه عهد آل سامان

نه زند و نه کریمخان

خلاصه فارسسونی بود

بدهی ولی نسنونی بود!-

تا قزاق سوادکویی

با قلدری ، با پررویی

اسمشو جا به جا کرد
فارس رو ابرون صدا کرد
وگرنه ایران کجا بود؟
رستمِ دستان کجا بود؟

ایرانی؟ کدام ایرانی؟

جم کی بوده؟ کاوه چیه؟
این حرفای پاوه چیه؟
بیژن و آرش چی چی یه؟
خون سیاوش چی چی یه؟
ایرج کدوم؟ کینه چیه؟
سهرابِ تهمینه چیه؟
گودرزکیه؟ گئو چی بوده؟
جنگ یل و دیو چی بوده
افراسیاب رئیس ماس
مونس ما انیس ماس
برو بگو با فریدون
مَرده بیاد به میدون !
مردی و زور ببینه
ضربتِ تور ببینه
توره که پدرجدمونه
همدل و هم قدمونه

ایرجو ببر به کازرون
بشین و بر اش سعدی بخون
دامن گل بر اش بیار
که حال کنه با روزگار
ما کاری به ایرج نداریم
باکسی هم لج نداریم
ما ملتی غیوریم
پیرو سلم و توریم
باقی ، همه ش فریبه
چیزای عجیب غریبه
قبله زردش کدومه؟
داریوش و کوروش کدومه؟
حسن زاد و حسین زاد
نه شیرین و نه فرهاد !
نه دین بود و نه آنین
نه ویس بود و نه رامین
نه وامق و نه عذرا
نه باربد ، نه نکیسا
نکیسا که تنبورست بود
به خود خداتورست بود
باربد که تارنواز بوده
از خلخ و طراز بوده

عاشق پنجه کج بوده
استاجلو یا خلج بود
بهرام گور کجا بود؟
عقل و شعور کجا بود؟
بهرامشون بهانه س
قصهء تازیانه س !

کدام تمدن ؟ کدام ادب؟

سر کجا بود؟ بن کجا بود؟
علم و تمدن کجا بود؟
این نقلا رو نلافین
پیش این و او نلافین
بیایید یه لحظه جم شید
برید به تخت جمشید
نه کاخه و نه کوخه
یه مٲس سنگ و کلوخه
تمدنش چی بوده ؟
هیچی به هیچی بوده !
او هام اهل دود بوده
تبلیغات یهود بوده ؟
سرکیسهء توریستی
بیزینس صهیونیستی

دروغای سنگ نوشته
با آب و رنگ نوشته
کتیبه های ساخته
به خط ناشناخته
به میخ میگه دبیره !
راسی که بی نظیره !
میگه : اینا حرف کوروشه
ول کن بابا دلت خوشه !
کوروش شده بهانه
تو جلد تو استوانه
مثل خروس بی محل
رفته به سازمان ملل
بانگ دمام می زنه
هی از بشر دم می زنه
می گه که بشر حقوق داره
مثل خدا فروغ داره
بشر چیه ؟ حقوق چیه؟
خدا چیه؟ فروغ چیه؟
اینا رو به کورش سنه نه؟
به گاتای زردش سنه نه؟
شاهنومه بار گذاشته ن
ما رو سر کار گذاشتن

سعدی به ما خورونده ن
صاحب سفره مونده ن
حافظشون مشنگه
کی گفته که قشنگه؟
اینا ادب داغ ندید ه ن
شاعر قیچاق ندیده ن
تار ندیده ن بود ندیده ن
کار دده قور قود ندیده ن
به باغ گل خیز می نازن
به شمس تبریز می نازن
به حاضر و به غائب
به رومی و به صائب
اینا همه حرف مُفته
جاعله هرکی گفته
سر تا به پاش فریبه
نقل یه مُش ادیبه
پنبهء جعلی تافته ن
کلیم فارسی بافته ن

زبان دری و هویت زدایی

تا ما زبون وا نکنیم
خودمونو پیدا نکنیم

مقیم شهر قم بشیم
بین غریبا گم بشیم
به اصفهان سر بکشیم
کاج و صنوبر بکشیم
راهی باغ فین باشیم
نه اون باشیم ، نه این باشیم
هویتمون و گم کنیم
در خونه رو پلم کنیم
پاشیم بریم به تهرون
بشیم رئیس زندون
صابون پز و بنکدار
سردفتر و طلبکار
سپهبد و سپهدار
یوزباشی و تبردار
حاجی بازار بشیم
نفتی و عطار بشیم
مشدی و بیباک بشیم
پلیس ساواک بشیم
دوماد بشیم به سردار
عروس بدیم به دربار
صاحب زور و زر شیم
حاکم حیلہ گر شیم

آیتِ الله بشیم

ولی بشیم ، شاه بشیم

تیغ کش و پاشنه خنجری

دس به سلاح کمری

حضورى و غیابى

قاتل انقلابى

تاجر و دلال بشیم

قاضى خلخال بشیم

محقق و مهندس

مدبّر و مدرس

مُعَمّم و مُكَلّا

مزخرف و مطلاً

ملاّبشیم و مُفتى

صیغه کنیم سه جُفتى

متر خداشناسى

سردفتر سیاسى

مؤمن تیغ به پنجه

مُبتکر شکنجه

گارد وزیر

گاردِ پنیر

دکتر دوره دیده

به آب و نون رسیده

اوسای رفته خارج
برگشته با مدارج
بورسای مفت دولتی
از جیب خلق پاپتی
خورده و کرده واه واه
مرگ بر شاه و مرگ برشاه
مرگ بر ولنگ و وازیش
بچه نُنرنوازیش
لقمهء سازگارش
دست نمک ندارش
تضمین اعتباری
وام برا چرخ گاری
ابریشم و پرندش
پاپیون و بیضه بندش
ساز و دُهل و نقاره ش
ژنرال پنج ستاره ش
صدای طبل و سنجش
واکسیل رو فرنجش
همه کاره هاش ما بودیم
شاه که نه ، پاشا بودیم
مردِ ستمگری بود
شا دو مادِ مضطری بود

خوب شد که کله پا شد
شنل دوشش عبا شد
اینجا رو به اونجا بخشید
تاجشو به ملا بخشید
سر پوک و دست پُر داشت
خیلی ما رو نُنر داشت
اجاقمونو آلو کرد
بساطمونو ولو کرد
تا میر و کدخدا شیم
از وضعمون رضا شیم
تو باغمون بمونیم
بزمونو بچرونیم
سیاستمون باصاد شد
کارو بارمون کساد شد
هویتا رو فروختیم
لباس حجله دوختیم
راستی که با ظلم رضا
یه عالمه بد گذشت به ما
از جنگل مازندرون
یه قلچماق اومد بیرون
نداش بریم به باکو
عروسی هلاکو

از ننه مون جدا شیم
خانیک و خانابا شیم

گرگ خاکستری

خاکسترو هوا کنیم
گرگمونو صداکنیم
بگیم که اهل دردم
چون از نژاد زردیم
بگیم که خوش نژادیم
وارثِ عدل و دادیم
زیر درخت آلو
وارثِ آق قویونلو
زیر درخت سنبل
وارثِ تخت طغرل
زیر درخت ترخون
وارثِ ملک ارغون

تاریخ سازی

راسی که این رضا بده
بد کلکی به ما زده
نذاشته تاریخ بسازیم
چماقِ سر سیخ بسازیم

زبونا رو نفلہ کردہ
فارسی را قبلہ کردہ
قبلہ کہ کعبہ بودش
مثل یہ جعبہ بودش
قلب خدا بود اونجا
معبد ما بود اونجا
این اونجا را سراب کرد
فارسی رو پاش حساب کرد
عربی رو از تو پنجرہ
انداخت بہ شہر قاہرہ
ترکی رو برد بہ از میر
اونجا بشہ زمین گیر
بہ جاش دری رو از در
آورد میون کشور
بلوچی رو بُرد کراچی
دنبال دیگ کاجی
دری رو لباس نو داد
باغ درخت مو داد
لُری رو کنار برکہ
گذاشت تو شیرہ سرکہ
ترش و شیرین بمونہ
شاد و حزین بخونہ !

دری رو جام شراب داد
دیسِ چلوکباب داد
کردی رو بُرد به موصل
دنبال یار ، پی دل
دری را آورد به قزوین
گف تو همین جا بنشین!
صاحبِ حواسِ جَم باش
زیر سایهء خودم باش
طبری رو برد به جنگل
هیزم بذاره تو منقل
دری رو آورد به دربار
گف بچه رو نیگر دار

ملکهء پهلوی و ظلم زبانی شوهر

ملکه بانوش شاعر بود
یه تُرکِ مُبتکر بود
از تخمهء قزلباش
آیراملو یا قجر تاش
شعراى ترکی می گفت
اما به شا نمی گفت
یه روز رضا زود اومد
از لبِ جاجرود اومد

دید که زنش قلم زده
به شعر ترکی دم زده
باد قجر زده به سرش
ترکی شده شعر ترش
به سرعت باد اومد
باجیغ و فریاد اومد
یه داد قوی سرش زد
لگدی به دفترش زد
کلاگیسشو دور انداخت
تو چنگ مأمور انداخت
قلمو گذاشت لادندوناش
جوید مٹِ مداد تراش
گُف: میخوام این شعر ترت
بره لای دسِ پدرت
دیگه پس ازین حق نداری
قلم رو کاغذ بذاری
تکیه به تخت و تاج بدی
ترکی برام رواج بدی
تو تاجِ مُلکِ مایی
ملکهء پادشایی
ما زن ادیب نخواسیم
شربتِ سیب نخواسیم

زبون ننه ت مال خودت
بذار تو اموال خودت
شعرتو ببر به قفقاز
کلاس ادب بکن باز
نه ترکی و نه طبری
اگه شاعری بگو به دری
دربار شاهه اینجا
تاریخ گواهه اینجا
دری همون درباریه
هنر منبت کاریه
یعقوب لیث صفار
آورد اونو به دربار
از طاهری و بویه
ده قرنه گفتگویه
از قصر آل سامان
دری اومده به ایران
از بلخ و از سمرقند
دری اومده به دربند
رو آب آمودریا
دری اومده به اینجا
اینجا که قصر شاهه
در و دیوارش گواهه

هرکی یه دُرّی سفته
به زبون فارسی گفته
فتحعلی سلطان قجر
هم به حضر ، هم به سفر
شاعر بود و دیوان داشت
غزل های روان داشت
شاه شهید ناصر دین
برو شعر آبدارشو ببین
خودش یه پا ادیب بود
شاعر بی رقیب بود
فارسی قلم به دس داشت
ترکی کجا هوس داشت؟
حالا تو شدی ضدّ دری؟
از فتحعلیشا ترک تری؟
بابات که قفقازی بود
از دری ناراضی بود؟
دوستی به غیر روس نداشت؟
ایرانیا رو دوس نداشت؟
خوب ، با تزار می موندش !
شور امیرُف می خوندمش !
ایرانو خریدار نمی شد
وارد دربار نمی شد

حالا که تو بانومونی
رو برج و بارومونی
آشی نیز که شورباشه
یه جوری بگو که جور باشه
ملکه بی عیب و علت
حرف میزنه با ملت
شهبانو هرچی میگه
به زبون ملی میگه
مثل بهار و پروین
مثل فروغ و سیمین
ترکیه کم نداره
شاعر خوش قواره
اونا خودشون ادب دارن
خوراک روز و شب دارن
بانوی سلطان نمی خوان
ملکهء ایران نمیخوان

زن ستیزی و ادب گریزی رضا خانی

به کجا رسید قصهء ما؟
به شعر بانوی رضا !
باری ، رضا با این روش
لگد نواز و قمه کش

نداش زنش ادیب بشه
باغ درخت سیب بشه
شکوفه کنه بار بده
به اهل دربار بده
تا ننه ی شاه بعدی
بشه جانشین سعدی
فردوسی رو گیج بکنه
ترکی رو ترویج بکنه
اینجوری سانسورش کرد
به فارسی مجبورش کرد
حقوق بشر ندادش
جواز هنر ندادش
اتل و متل ذلیله
ملکه شد آسیميله
آسیميلهء دری شد
بدل به دیگری شد
هویتشو دور انداخت
تو چنگ مأمور انداخت
ترکی رو از یادش بُرد
ادبشو مار و موش خورد

کشف حجاب و ظلم زبانی

رضا روز هشت مارس اومد
با شوینیسف فارس اومد
(نه هشت مارس، هیفده دی
کی یادشه کجا و کی؟
حافظه ها خرابه
محصول انقلابه !)
خلاصه دست بر قضا
اومد رضا ، اومد رضا
اومد حجابو ورداره
زبون دری جاش بذاره
زبون دری حجاب شد
خونهء بشر خراب شد
ظلمی که با زنش کرد
به پارهء تنش کرد
یزید و آبرو داد
نمرهء بیس به او داد
رضا نشو جفا کنی
با زن خود زنا کنی
تو که به زنت زنا کنی
با دیگری چها کنی؟

ظلم رضا و هویت زدایی از محمد رضا

رضا رضای طبری

مُخترع لفظ دری

نَداش پسر ، پسرِ بَشه

از ننه باخبرِ بَشه

درسی از استاد بگیره

زبون ننه رو یاد بگیره

بیک بَشه ، میرِ بَشه

بیرِ بَشه ، شیرِ بَشه

صاحبِ سوگلیِ بَشه

تحفهءِ طغرلیِ بَشه

حرمسرا بسازه

به خاتوناش بتازه

سُرسُره هاش بلغزند

خواجه بَکاش برقصند

وانزِنه ، جانزِنه

دُزِ نباشه ، رانزِنه

با روزگارِ بجنِگه

بره با تزارِ بجنِگه

حمومِ ارس بگیره

آن ورو پس بگیره

اینورو روش بذاره
برا باقروف بیاره
رضا نداشت شاهِ جوون
دور بشه از مازندرون
دور بشه از لفظ دری
بخونه به لفظ مادری
نَداش پسر پسر بشه
تالی شیر نر بشه
دیر نخوره ، زود نکنه
کشور و نابود نکنه
روشو به ملا نکنه
کمرشو دولاً نکنه
القصه این رضاخان
رو تخت شاه ایران
ملکه رو بی زیون کرد
نسلشو بی نشون کرد
دسی به زیر دول زد
اینجوری ما رو گول زد

وعده اجراء عدالت

اما به قول قاضی
نشاشیدی شب درازی

یعنی شبت درازه
درت به کوچه وازه
قاضی ما بشر تره
از همه با خیر تره
نشسته در جمع ملل
اهل زیون ، اهل عمل
فارسی رو راس وامیسونه
حقوق ما رو می سونه
چوب می کُنه تو آسیناش
هم تو اوناش ، هم تو ایناش
نمیذاره تا ما جون داریم
استامبولی زبون داریم
حافظو اوسا بدونیم
رومی رو مُلا بدونیم
سعدی رو سور و سات بدیم
به خورد لات و پات بدیم
خیامو با تار بزیم
تو اردبیل جار بزیم
قاضی ما قویّه
با فرم و محتویّه
دلار داره یه خروار
دار دار ، خبردار

چیک ها رو بده به سردار
سرکیسه رو نگه دار!

باقی ماجرا و حدیثِ غصهء شاعر

خلاصه بدم چه درد سر؟
با این زبون ، با این جیگر؟

حرفا تو این ردیفه

اصل قضیه کیفه

کیف یعنی اسکناسدون

تاخت می خوره با ایرون

□

نظریه گو سخن گفت

میون انجمن گفت

شاعر در بدر شنید

بی خبری ، خبر شنید

می خواس جوابی بش بگه

حرف حسابی بش بگه

قصه به قصه اومد

دلش به غصه اومد

که میهنش خراب شده

یه جورایی انقلاب شده،

که طوطی ام نظرداره

حرفای معتبر داره
می شینه تو جمع ملل
طوطیکِ علی البدل
اوسا براش ساز می زنه
طوطی زیر آواز می زنه
که حقّ ما کجا شده ؟
لفظِ دری خداشده !
لفظِ دری ستمگره
دشمن نوع بشره
باید دری درو بشه
آتیش بشه ، آلو بشه !
لفظِ دری تو زنبه
باید بیره دوشنبه
لفظِ دری از آمل
باید بیره به کابل
لفظِ دری بی ادبه
نوجهء لفظِ عربیه
لهجه ء سی و سوّمه
توت هرات ، قند قمه
خوب شیکره ؟ به ما چه؟
نُقلِ تره به ما چه
ما بچه های گرگیم

از گشنگی بمرديم
بند دلار و شل كنيد
شونه هاي ما رو پل كنيد
راه دِهو نشون مي ديم
وطنو به اين و اون مي ديم

وطن

توكيفمون سكه مونه
لحاف چل تگه مونه
وطن وطن وطن وطن
لحاف چل تگهء من
ابريشمي باير قو
ارث بابا ، كادوي عمو
وطن وطن وطن جون
تو جيب مني چه ارزون
ميفروشمت كه مفتي
ميخورمت هفتي
از روي بي نيازي
مي زارمت به بازي
مايهء كارت مي كنم
كارت قمارت مي كنم
لحاف چل تگهء من

عشق منی ، وطن ! وطن !
کشتهء تو به مولا
اما چه کنم با قولام ؟
اونا سر میز منتظرن
من آگه نَرَم ، رُقبا میرن
من آگه نغم ، رُقبا می گن
من آگه نَدَم رُقبا می دن
من آگه نخوام ، رُقفا می خوان
من آگه نیام ، رُقفا میان
اسکن من ، سکهء من
لحاف چل تکهء من
بیا رو دوشم بریم شهر
مکن ناز ، مکن قهر
اون تیکه ت که بزرگه
برا کرسی گرگه
اون تیکه ت که ملوسه
برای خرس روسه
اون تیکه ت که پرندِه
برای ایل بنده
اون تیکه ت که تو آبه
برا بنی کلابه
اون تیکه ت که تو گازه

برابنی قراضه
اون تیکه ت که تو نفتاس
برا ابن ابی العاص
قناتت مال غازی
خلیجت مال تازی
خزر لقمهء روسه
بدیمش که نیوسه
راه آبت مال رمال
سرابت مال حمال
وطن باش و وطن باش
بیا قایق من باش
مکن ناز ، مده پند
بریم اون ور ارون
نرنجون ، نتارون
بریم اونور کارون
بیا اهل طرب شیم
بریم دوماد عرب شیم
بریم اونور دجله
بگیریم پول حجله
ارس مهمون نوازه
رومون در باکو وازه
برا کشف حقایق

بریم گنج‌هء سابق
بریم به کیرُف آباد
بشیم یه تُرک آزاد !

در این احوال

تو این اوضاع قاطی
جمادی و نباتی
وطن گرچه خموشه
دلش اما به جوشه
وطن قند و شکر نیست
تو باغ هیزم تر نیست
که بفروشی به ملت
برای رفع علت!-
برو علتو دریاب
نیار خودتو تو گرداب
نزن خودتو به مستی
نرو دنبال پستی
که رات رو به سراپه
پُلت اونور آبه !

خلاصه

خلاصه آنچه گفته شد
یا دم گوش شنفته شد
غصهء اهل غم بود
گریهء جام جم بود
شکوهء دل شلوغ
نشو اگر دروغ
قصهء ما راسته
هرچی دلت خواسته !

زبان فارسی یا نخِ نبات !

شاعر ما ، میمِ سحر
متاعی داره بیا و بخر
بیا و ببین چی می گه
ساده و عادی می گه
میگه : بابا، ما برادریم
میراث برِ یه مادریم
مادر ما این وطنه
خاک تو و خاکِ منه
هزار ساله رو این خاک
هرکی داره دلی پاک ؛
با وطنش امینه
به هر زبون و دینه ؛
فارسی نخِ نباتشه
فرشتهء نجاتشه
بذرشو ترکی ریخته
آردشو فارسی بیخته
تو خونه به ترکی گفته
بیرون ، فارسی شنفته
تو باغ و کشت و جالیز

گیلکی شده شکرریز
نُخمشو گیلی کشته
مشقشو دری نوشته
دلبرکِ مازندری
با سرو زیونِ مادری
درسشو فارسی خونده
رو دسِ باباش نمونده
دُخت و پسر ، عاشقِ لُر
با دلِ صاف ، یا دلِ پُر
تو درّه و تو رودخونه
لُری میدوه ، لُری میخونه
اما وقتی میاد خونه
میشینه به پای شانومه
دختر ناز آملی
کیجای بلوندِ بابلی
دلو پیشِ هرکی هشته
نامه شو دری نوشته
عاشقِ ریشه دار باشی
فرهادِ تیشه دار باشی
دلتو به کُردی باختی
قصر و به فارسی ساختی
عاشقِ باشی و بلوچ باشی

با غم یار به کوچ باشی
هرکی باشی ، هر جابری
نامه برت پیک دری
دری در این هزاره
راوی روزگاره
زبون دل میهن ما
کوری چشم دشمن ما
خوشهء لبخندمونه
رشتهء پیوندمونه
حافظو میاره خونه مون
جون میده به جوونه مون
زمزمهء محبته
سعدی باهاش به صحبتته
نغمه گر زمانه
راوی عاشقانه
گم شده هامون باهاشه
صدای دلامون صداشه
همدلی مون کار اونه
غصه هامون بار اونه
دری در مهر بونیه
ایرونیه ، ایرونیه
دری در باغ روس نیس

دروازه دارِ طوس نیس
شیرازی و قمی نیست
رشتی و جهرمی نیست
نه مالِ ایناس ، نه مالِ اوناس
مال همهء ایرونیاست
ارثِ نیاکامونه
هدیهء پاکامونه
گنجه و بلخ و تبریز
خیوه و سغد و ترشیز
قزوین و لار و کرمون
شروان و یزد و کاشون
طوسی و دامغانی
رشتی و لنکرانی
سرخسی و لاهوری
ارمنی و آشوری
بهایبی و یهودی
توهردیاری بودی
پیر بوده یا جوون بوده
دلش آگه با ایرون بوده
هرکی بوده ، هرجا بوده
تبعیدی ، یا تنها بوده
غزلسرا ، تعزیه خون

قصه نویس ،نامه پرون
همه به دری نوشته ن
تا این زمینو کشته ن
حالا حاصلش به باره
عُمر هزاره داره
رسیده به تو ، رسیده به من
میوه وطن ، میوه وطن
ما وارث اوناییم
صاحب این صداییم
دری در رو به یار یه
کلید ماندگاریه
این در اگه وانمونه
اثری هم از ما نمونه !
من و تو می شیم دشمن هم
هر دو می ریم خونهء عدم
هزارتا ملت می سازیم
مایهء ذلت می سازیم
پس این زبون بیمهء ماس
این ور آب ، نیمهء ماس
برا چی باهانش لج می کنیم؟
مسیرمونو کج می کنیم؟
حرفای ناجور می زنیم

به تار و تنبور می زنیم
خشگ و عبوس می رقصیم
به ساز روس می رقصیم؟
به ساز باد به دستا
دِهْل نژاد پرستا
به ساز قوم برتر
ترکای باهنر تر
چرا می داریم تو باکو
پامونو تو پوست گردو؟
چرا تو ریاض یا قاهره
چرخ می خوریم با فرفره؟
اسیر بهانه می شیم
آتیشو زبانه می شیم؟
بونه زبون می گیریم
سراغ دکون می گیریم؟
کسر میاریم ، کم می زنیم
از نژاد و خون دم می زنیم؟
خون تو همون خون منه
تو دل غزلخون منه
خون من و تو قاطیه
نژاد ، حرف نباتیه
این حرفا رو بریز دور

دلٲو با من بکن جور
نخون سرودِ الکی
دلٲو با من بکن یکی
تا میهنو بسازیم
به خوشگلی ش بنازیم!

□

اینا رو کی گفت؟ میمِ سحر
به شرطِ کارد، بَبُرّ و بَبِرّ!
اگه خوبه، هدیهء دله
اگه بده، تمبِرِ باطله
پنجره رو بکن باز
مچاله کن و دور انداز

درج مجدد یادداشت نیر را که در مقدمه نسخه پیشین این شعرنیز آمده بود ، در اینجا بی مناسبت نمی یابم :

یادداشت ناگزیر:

حقیقت آن است من آذربایجان را مثل اصفهان و شیراز و کاشان دوست دارم و بیشتر و بهترین دوست های من آذری بوده اند و هستند. بنا بر این اگر حساسیتی در برخی نوشته های من نسبت به این منطقه دیده می شود دلیل عشق و علاقه ایست که به این بخش از کهن ترین و مهم ترین ناحیه این سرزمین ، دارم.-

ازین رو همانقدر که با انسان های شریف و ایراندوست و چیز فهم این منطقه احساس برادری و نزدیکی دارم ، به همان اندازه از بد اندیشی ها و افکار نابخردانه ای که طی این شصت هفتاد سال به کوشش بیگانگان (روسیه تزاری [سفید یا سرخ] و ترکیه آتاتورکی) رایج شده بیزارم و با دیدن و شنیدن این گونه تبلیغات غمگین می شوم و به زبان می آیم و آنچه را که در این باره می اندیشم با دوست و دشمن درمیان می گذارم.-

بر اساس همین احساس - که جز ملهم از میهن دوستی و ارادت و عشق به آذربایجان و مردم این استان نبوده ، سخنهایی گفته ام و مطالبی نوشته ام. -

یکی از آن مطالب پاسخی بود که در جواب تقریرات و نظرات تند روانه و «ایران ستیزانه» رضا براهنی، به نام « زبان فارسی ، باستان گرایی و هویت ایرانیان» نوشته و منتشر کرده ام.

ظاهراً این مطلب که همراه با دوسه مقاله دیگر در کتابی به نام «زبان فارسی و هویت ایرانیان» انتشار اینترنتی یافت و مورد توجه و عنایت بسیاری از ایرانیان

وطن دوست واقع شد، بر بسیاری از دلباختگان مکتب باقروفی و پان ترکی خوش نیامده و کینه آنان را برانگیخته است.

از اینرو همواره شاهد پیام های پر از اهانت و اتهام و ناسزا از سوی برخی هویت باختگان و خود فروختگانی بوده ام که خود را طرفدار استقلال آذربایجان می دانند و این بخش باشکوه از میهن ایرانیان را ارث پدر خود تصور می کنند و می پندارند که مردم این کشور، در خوابند و روزی اجازه خواهند داد که به نام تنوعات زبانی یا فرهنگی متصرفات تزاری کامل شود یا پان تورک های ترکیه آتاتورکی با بلعیدن سر ایران آرزو های امپراطوری عثمانی را واقعیت بخشند.

به هر حال تا آنجا که به من مربوط می شود و تا آنجا که از توانایی ناچیز قلم من برمی آید با افکار ضد ایرانی مبارزه خواهم کرد و از فحش و ناسزای احدی خم به ابرو نخواهم آورد. زیرا به قول دوست نازنینم دکتر غلامحسین ساعدی :

ما گر ز سر بریده می ترسیدیم

در مجلس عاشقان نمی رقصیدیم

پس خیال ناسزا گوین اینترنتی که صندوق پست الکترونیک ما را از رذالت و جهل خودشان پر می کنند تخت باشد. خشمی اگر در این گفته های من است مستقیماً متوجه بد اندیشان به ایران و بد سگالان به منافع تاریخی و ملی ایرانزمین است و کیست که در دوستداری و عشق ما به مردم آذری و بلوچ و کرد و لر و باقی ایرانیان تردید کند؟ همین!

.....
محمد جلالی چیمه (م.سحر)

[HTTP://MSAHAR.BLOGSPOT.COM/](http://msahar.blogspot.com/)